

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه تهران

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان:

دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا

و

استمرار نظام هژمونیک بین المللی

استاد راهنما: دکتر محمد هادی سمعی

استاد مشاور: دکتر نسرین مصفا

نگارش: فاطمه صلواتی طرقي

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته روابط بین الملل

اسفند ۱۳۸۶

کتابخانه اسناد و کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران

۱۳۸۷ / ۱۵ / ۰

۱۵۵۴۱



جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه تهران

شماره _____
تاریخ _____
پوست _____

اداره کل تحصیلات تکمیلی

باسمه تعالی

تعهد نامه اصالت اثر

اینجانب ^{مستشار آموزشی} متعهد می شوم که مطالب مندرج در این پایان نامه / رساله حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این پژوهش از آنها استفاده شده است ، مطابق مقررات ارجاع و در فهرست منابع و مآخذ ذکر گردیده است. این پایان نامه / رساله قبلاً برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است . در صورت اثبات تخلف (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه از اعتبار ساقط خواهد شد .
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به پردیس / دانشکده / مرکز دانشگاه تهران می باشد .

نام و نام خانوادگی دانشجو

امضاء

آدرس : خیابان انقلاب اول خیابان فخر رازی - پلاک ۵ کد پستی : ۱۳۰۴۵/۵۶۸

فاکس : ۶۴۹۷۳۱۴

چکیده

قدرت بلامنازع ایالات متحده و ابعاد مختلف آن، در روابط بین الملل مورد توجه بسیاری از اندیشمندان است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سوال است که علت استمرار نظام هژمونیک بین المللی به رهبری ایالات متحده چیست؟ در پاسخ به این سوال ابتدا به مباحث نظری پیرامون نظم موجود با توجه به کثرت مباحث نظری در این مورد اشاره می شود. بر اساس تقسیم بندی پژوهش حاضر هژمونی در دو جریان اصلی نظریه روابط بین الملل تعاریف متفاوتی دارد. بر اساس هستی شناسی جریان اصلی هژمونی به نیروهای مادی و نهادی و عینیتی (ابژه ای) شیئیت یافته تقلیل می یابد، اما هستی شناسی معنا محور نظریه انتقادی گرامشی برخلاف نظریه های جریان اصلی، هژمونی را برساخته تاریخی و حاصل معانی و انگاره ها می داند. پژوهش حاضر از طریق بصیرت هایی که گرامشی ارائه می دهد، سلطه ایدئولوژیک و معنایی ایالات متحده از طریق مفاهیم جهانشمول دموکراسی و حقوق بشر را به عنوان علت اصلی استمرار نظام هژمونیک به رهبری آمریکا مطرح می کند.

فهرست مطالب

عنوان ----- صفحه

مقدمه

| | |
|--------------------|---|
| طرح مسئله | ۱ |
| بررسی ادبیات موضوع | ۴ |
| هدف پژوهش | ۸ |
| فرضیه پژوهش | ۸ |
| نحوه آزمون فرضیه | ۹ |
| نقطه تمرکز پژوهش | ۹ |
| سازماندهی پژوهش | ۹ |

فصل اول : هژمونی در نظریه های جریان اصلی

| | |
|---------------------------------|----|
| مقدمه | ۱۱ |
| ۱- نظریه ثبات هژمونیک | ۱۲ |
| ۲- رژیم های بین المللی و هژمونی | ۲۳ |
| ۳- قدرت ساختاری و هژمونی | ۲۷ |
| ۴- پایان جنگ سرد و هژمونی | ۳۰ |
| جمع بندی | ۳۵ |

فصل دوم : هژمونی در نظریه انتقادی (رهیافت گرامشی)

| | |
|----|---|
| ۳۹ | مقدمه |
| ۴۵ | ۱- معرفت شناسی و هستی شناسی رهیافت گرامشی |
| ۶۳ | ۲- نیروی ذهنی و ایدئولوژیک |
| ۷۲ | ۳- نیروی مادی: قدرت ساختاری سرمایه و همه نگری جهانگیر (Global panopticon) |
| ۷۸ | ۴- نیروی نهادین: سازمانهای بین المللی |
| ۸۱ | ۵- نیروهای هژمونی متقابل (Counter-Hegemony) |
| ۸۶ | ارزیابی |
| ۸۸ | جمع بندی |

فصل سوم : کاربرد رهیافت گرامشی

| | |
|-----|--|
| ۹۲ | مقدمه |
| ۹۳ | حقوق بشر و دموکراسی به منزله آگاهی هژمونیک در سیاست خارجی آمریکا |
| ۱۰۶ | حقوق بشر و دموکراسی : ایدئولوژی حمایت کننده سیاست خارجی آمریکا |
| ۱۱۷ | دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا و مهار نیروهای هژمونی متقابل |
| ۱۳۰ | جمع بندی |
| ۱۳۵ | فهرست منابع |

طرح مساله

با پایان جنگ سرد، امنیت دسته جمعی (Collective Security) که بر مبنای اصل «همه برای یکی و یکی برای همه» قرار دارد، به عنوان مبنای بالقوه ایجاد امنیت جهانی و منطقه ای مطرح شد. هدف غایی این الگو امنیت دسته جمعی و یلسونی است، که در آن صلح به صورت دسته جمعی و از طریق تادیبی برقرار می شود. تاکید اصلی امنیت دسته جمعی استفاده از فنونی مثل دفاع غیر تهاجمی، میانجیگری از طریق سازمان های بین المللی، تحریم های اقتصادی جمعی محدود کننده و... است، که همگی تلاش برای کاهش به کار گیری زور و بر خوردهای مسلحانه دارند. مفهوم امنیت دسته جمعی که در قرن بیستم توسط ولسون مطرح شد، در ابتدا بر این مبنای بود که می توان شیوه اداره امور بین المللی را به شکل دیگری تغییر داد. به همین دلیل وی پیشنهاد تشکیل یک سازمان بین المللی را ارائه داد، که همه کشورهای عضو آن خواهان صلح باشند، و خود را به تنبیه متجاوز متعهد نمایند. وی معتقد بود، چون کشورها «خیر مشترکی» در حفظ نظم جهانی دارند و آن را برای امنیت خود مفید می دانند، در اتحاد مشارکت می جویند. به همین منظور سازمان ملل تحت نظارت جامعه جهانی برای ایجاد امنیت دسته جمعی پایه گذاری شد و ساز و کارهایی برای میانجیگری، حل منازعه و حفظ صلح در منشور آن پیش بینی شد (Charles Kuphan and Clifford Kuphan, 1991:114-125). اما به علت رقابت ابر قدرت ها و حق وتو در طول جنگ سرد این نقش عملی نشد. با پایان جنگ سرد اهمیت و نقش شورای امنیت، که در ناتوانی بسر می برد، تغییر یافت و عرصه و مجال برای امنیت دسته جمعی مهیا شد. ولی آنچه اکنون مشاهده می شود تلاشهای یک جانبه گرایانه از جانب آمریکا می باشد. از نظر

برخی اندیشمندان تلاش های آمریکا در راستای ایجاد امپراتوری جهانی است و از نظر برخی دیگر این تلاش ها در راستای ایجاد نظام هژمونیک بین المللی می باشد.

از آنجا که مفهوم هژمونی مانند دیگر مفاهیم در که در علوم اجتماعی شکل می گیرد، «دلالات های ضمنی و عینی» متفاوتی دارد، پس اختلاف هایی را بر می انگیزد. «دلالات ضمنی معانی ماهوی مختلف این مفهوم در نظر افراد مختلف است. اما «دلالات عینی» در برگرفته واقعیت های عینی گسترده در سطح جهان که برای این واژه به کار می رود است که به آنها اشاره می شود (Rapkin, 1990:2).

برخی اندیشمندان، هژمونی را ساختار سلسله مراتبی انباشت مازاد در میان واحد های سیاسی می دانند که تحت عنوان سلسله مراتب مرکز، پیرامون آنها را طبقه بندی می کنند. از دیدگاه آنها هدف و انگیزه هژمونی، اقتصادی است و باز سازی سیستم انباشت به گونه ای است که هژمون از انباشت مازاد و سرمایه بهره مند شود. بدین ترتیب هژمونی ابزاری برای ثروت و نه صرفاً قدرت می باشد. از نظر آنها در تاریخ سیستم های جهانی انباشت های متفاوت، چرخه های هژمونی متفاوتی را بوجود آورده است (K. Gill and Frank 1993:92-101).

از نظر برخی دیگر از اندیشمندان معتقد به هژمونی، تمرکز قدرت در وجود یک واحد اصلی باعث شده که نظام کنونی در سیاست بین الملل گرایش هژمونیک داشته باشد. فرض بر این است که قدرت هژمون هزینه های ایجاد و حفظ نهادهای بین المللی را که در جهت حفظ منافع خود است متحمل خواهد شد. از طرف دیگر، قدرت هژمون دیگران را مجبور به اطاعت و همکاری با نهاد هایی می کند که در خدمت منافعش باشند، که ریشه این همکاری

در اقتصاد سیاسی بین الملل (در گونه غیر خشن اعمال قدرت هژمون) است (Gilpin, 1981: 108-109).

از نظر برخی دیگر از اندیشمندان هژمونی ریشه در مناسبات اجتماعی دارد و با پذیرش اجتماعی همراه است. نیاز هژمون به کسب «رضایت» موتور محرکه نظم موجود است (Cox, 1983). از نظر آنان سلطه نئولیبرالیسم از دهه ۱۹۸۰ بازتابی از منافع ایالات متحده در اقتصاد جهانی است که به گونه موفقیت آمیزی از طریق ساختارهای دانش (این نظریه به الگوی حاکم در دانشگاهها و مرکز پژوهشی تبدیل شد) از طریق نهادها (مانند صندوق بین المللی پول که مدافع سرسخت تجویز سیاست های نولیبرال بود) و از طریق شناخت و عقاید گسترده تر فرهنگی (همین زبان بازار آزاد که با رژیم های بسته و مستبد مقایسه می گردد) منعکس می شود (Baylis and Smith, ۲۰۰۱: ۳۳۷).

به باور برخی دیگر از اندیشمندان رهبری هژمونیک به معنای سلطه بر «مفاهیم جهانشمول» است، که مخالف با سلطه امپریالیستی مبتنی بر کاربرد مستقیم زور است. این نظم متناسب با نوع خاصی از سلطه ایدئولوژیک و فرهنگی است که «رضایت» از نظم هژمونیک را فراهم می آورد. (Cox, 1983).

از نظر دانشمندان معتقد به هژمونی بزرگترین چالش آمریکا استمرار و تثبیت نظام هژمونیک است بر این اساس آمریکا باید نشانه های بی نظمی و چالش در سیستم را مهار و کنترل نماید. از آنجا که بعد از جنگ سرد توازن قوا وجود ندارد، قدرت آمریکا یک جانبه و به شکل ستیزه جویانه تری خود را نشان می دهد. در مقابل «تمرکز قدرت» در آمریکا و تلاش این کشور در افزایش و انباشت قدرت خود از طریق مداخله هر چه بیشتر در مسائل

امنیتی جهان «تمرکز تهدیدات» به سمت این کشور نشانه رفت. از نظر این اندیشمندان سیاست‌هایی از طرف هژمون در پاسخ به تهدیدها و چالش‌های نظام بین‌الملل باید اجرا شود. در مواجهه با چالش نخست که مقاومت چالشگران در برابر نظم موجود است هژمون بایستی به کامل کردن هژمونی ناقص خود پردازد، که لازمه آن پیوستن چالشگران به طرفداری از هژمون است. چالش دوم برقراری حمایت داخلی برای استراتژی‌های سیاسی و اقتصادی به منظور حفظ هژمونی است. سومین چالش مدیریت و سوسه‌های تکبر تعصب و یک‌سونگری است که وسوسه همیشگی هر دولت مسلط در نظام بین‌المللی است (ایکنبری ۱۳۸۲: ۲۹۶-۲۹۸).

با توجه به این مطالب و با این فرض که نظام کنونی حاکم بر سیاست بین‌الملل هژمونیک است، این سوال در ذهن ایجاد می‌شود که «علت استمرار نظام هژمونیک بین‌المللی چیست؟» که در این پژوهش درصدد هستیم به آن پاسخ دهیم.

بررسی ادبیات موضوع

ویلکینسون (1999) در کتاب «تک قطبی بدون هژمونی» می‌گوید: سیستم کنونی تک قطبی است ایالات متحده قوی‌ترین دولت است نه هژمون و احتمالاً چنین باقی می‌ماند و احتمالاً هیچ رقیبی وجود ندارد که از قدرت و انگیزه‌ای جهت شروع جنگ هژمونیک و جایگزین ساختن خود به جای آن برخوردار باشد. آنچه برداشت ویلکینسون را متمایز می‌سازد، ملاحظه و بررسی آشکار سطح گسترده‌ای از سوابق و تجارب تاریخی از جمله خاورمیانه قدیم و مدیترانه اوراسیای عصر میانه و تجارب مستقلی از سیستم‌های سیاسی آسیای شرقی و هند می‌باشد. براساس این سطح گسترده از شواهد او به تحلیل می‌پردازد. از

نظر او تک قطبی با هژمونی یکسان نیست و رهبری اقتصادی از هر دو آنها متمایز است و یلکینسون رهبری اقتصادی را پاره‌هژمونی می‌داند. او این تمایز را بدین دلیل می‌آورد که نشان دهد، آمریکا با وجود اینکه تنها قطب سیستم بین‌المللی است اما هژمون نمی‌باشد. ایالات متحده نشان داده است که حتی در زمینه مسائلی که بسیار مهم تصور می‌نماید مانند گسترش سلاحهای هسته‌ای، توانایی اندکی در تحمیل اراده خود بر چین، روسیه یا فرانسه دارد. او که آمریکا را تنها قطب، اما نه یک هژمون دانسته است با این پرسش ادامه می‌دهد که چگونه و چرا این وضعیت تغییر می‌کند. پیش‌بینی یلکینسون بر این منطبق قرار دارد که احتمالاً تک قطبی چند صباحی تداوم می‌یابد و غیر محتمل است که ایالات متحده به هژمون تمام عیار تبدیل شود. چرا که قدرت او کافی نبوده و نفوذ هویت - ایدئولوژی گسترده آزادی و برابری - مقاومت گسترده‌ای را در برابر سیاست آمریکا در جهت تبدیل شدن به هژمونی ایجاد می‌کند. از نظر او تبدیل به نظام به دو یا چند قطبی نیازمند ظهور ابر قدرتهای رقیب می‌باشد، که در آینده نامحتمل است. به باور یلکینسون، اروپا از توانایی اقتصادی و تکنولوژیک برخوردار است اما فاقد هویت آشکار اروپایی است. در همین حال چین برای دستیابی به توانایی مورد نیاز برای مقام و منزلت یک ابرقدرت نیاز به یک یا دو نسل رشد سریع اقتصادی دارد و در این راه احتمالاً با مقاومت همسایگانش روبرو می‌شود. از نظر یلکینسون شکست ایالات متحده یا بازگشت به انزوآگرایی منجر به چند قطبی می‌شود، اما دلایل و نشانه‌های اندکی برای آن وجود دارد.

گیلین (1981) در کتاب «جنگ و تغییر در سیاست جهان» بر اساس نظریه ثبات مبتنی بر سیطره معتقد است که دنیا به یک ثبات دهنده نیاز دارد از نظر او پراکندگی قدرت موجب افزایش بی‌ثباتی و احتمالاً جنگ در سیستم بین‌الملل می‌شود. از نظر او قدرت (در دلالت‌های

مادی اش) عامل اصلی تحولات و تغییرات در نظام بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل است. هژمون بر مواد خام، بازار، منابع سرمایه و تسلیحات نظامی کنترل دارد و ایدئولوژی اقتصاد آزاد لیبرالیستی را در نظر و عمل به کار می بندد. داروینیسیم حاکم در نظام بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل دولتهایی را که بر خلاف نظم موجود عمل می کنند کنار می زند و به قدرت هژمون مجال عمل را می دهد. این نظریه با نگاه مادی گرایانه (به این معنا که نیروهای مادی صورت های اجتماعی را جهت می دهند و مقدم بر آنها هستند) به قدرت و هژمون، توزیع توانمندی ها را در سیاست بین الملل عامل مشخص کننده موقعیت کشورها می داند.

والرشتاین (1996) در مقاله «ساختار بین دولتی نظام مدرن جهانی» به ترسیم ساختار و تحول تاریخی کلیت نظام مدرن جهانی می پردازد. او چرخه هژمونی (hegemonic cycle) را ویژگی ساختار بین دولتی می داند و ظهور و سقوط قدرت های هژمون را عامل تاثیر گذار بر نظام سرمایه داری می داند. در دیدگاه والرشتاین سیاست هایی که قدرت هژمون به اجرا می گذارد تا برتری اقتصادی خود را از طریق «رهبری» سیاسی تداوم بخشد، در واقع علت نهایی افول هژمونی می باشد. پس کاربرد زور حتی اگر با موفقیت همراه باشد مشروعیت به کاربرنده زور را بر باد می دهد.

ژوزف نای (1992) در مقاله ای با عنوان «چیستی نظم نوین جهانی» به ارائه جایگزین هایی برای نظم قدیم می پردازد و هر کدام را مورد بررسی قرار می دهد. از نظر او با سقوط شوروی تنها یک ابر قدرت باقی ماند اما نتیجه آن هژمونی نیست. از بعد اقتصادی جهان سه قطبی خواهد بود و به علت پراکندگی قدرت ناشی از وابستگی متقابل،

هژمونی فراملی ناممکن است از دید وی ایالات متحده بایستی برداشت های سنتی مبتنی بر قدرت را با برداشت نهاد گرایی لیبرال تر کیب کند.

مک و گولدر (1992) در مقاله «حکایتی از دو جهان: مرکز و پیرامون در عصر بعد از جنگ سرد» نیز به بخشی از بحث نظری در دوره بعد از جنگ سرد اشاره می کنند. از دید گاه آنان سیاست توازن قدرت و ویژگی متمایز تعاملات میان قدرت های بزرگ در دهه های آینده نخواهد بود. چرا که ماهیت دولت و نظام بین الملل به طور اساسی متمایز از آن چیزی است که واقعگرایی ساختاری پیش بینی می کند. بر این اساس قدرت های بزرگ به سوی هنجار های مشترک، لیبرالیسم اقتصادی و دموکراسی حرکت می نمایند.

ولفورث (۱۳۸۲) در مقاله «استراتژی آمریکا در جهانی تک قطبی» در پاسخ به این سوال که چرا نظام هژمونیک بین المللی به رهبری آمریکا پایدار است؟ معتقد است که تلاش هر یک از قدرت های بزرگ در جهت پیگیری یک استراتژی تقابل علیه آمریکا از طریق بسیج نظامی، منجر به واکنش های منطقه ای شده و لذا هزینه این استراتژی را افزایش می دهد. این سلسله مباحثات سود و زیان در مقایسه نظام تک قطبی با جایگزین های جهانی یا منطقه ای، وضعیت موجود را استمرار می بخشد.

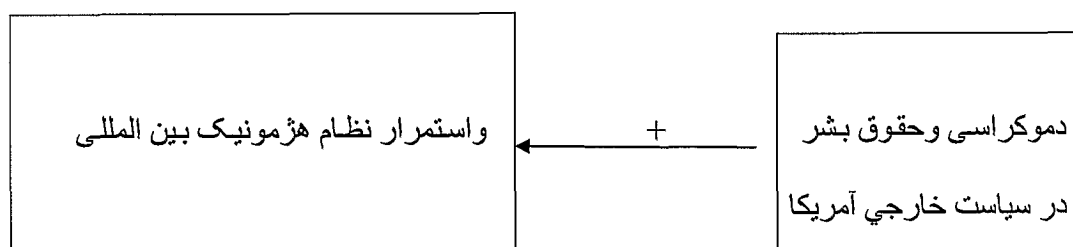
در بررسی این آثار مشخص می شود که بیشتر آنها از منظر نظریه های جریان اصلی به بررسی استمرار نظام هژمونیک بین المللی می پردازند و کمتر به نیروهای معنایی توجه می کنند. با توجه به این ضعف، این پژوهش با ارائه ضعف های نظری تئوری های جریان اصلی راجع به هژمونی، از منظر نظریه انتقادی چرایی استمرار نظام هژمونیک را بررسی می کند.

هدف پژوهش

هدف پژوهش حاضر آن است که با توجه به فقدان تبیین علمی قابل قبول در زبان فارسی و نقاط ضعف موجود در آثار مربوطه، به بررسی دلایل استمرار نظام هژمونیک بین المللی از منظر نظریه انتقادی پردازد و بتواند نقاط ضعف مربوطه را رفع نماید.

فرضیه پژوهش

در پاسخ به سوال اصلی این پژوهش که علت استمرار نظام هژمونیک بین المللی چیست؟ فرضیه اصلی پژوهش آن است که دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا علت استمرار نظام هژمونیک بین المللی می باشد.



نحوه آزمون فرضیه

برای آزمون فرضیه پژوهش تلاش می شود با جمع آوری اطلاعات مربوط به آن، رابطه یا عدم وجود رابطه میان متغیر مستقل و وابسته را احراز کنیم. داده های مختلف با استفاده از منابع دست دوم (شامل کتاب ها و مقالات و سایت های اینترنتی) جمع آوری خواهند شد.

نقطه تمرکز پژوهش

این پژوهش از نظر موضوعی به استمرار نظام هژمونیک بین المللی می پردازد و از نظر زمانی از ۱۹۴۵ تا کنون را شامل می شود.

سازماندهی پژوهش

در جهت بررسی علل استمرار نظام هژمونیک بین المللی این پژوهش شامل سه فصل است. فصل اول به بررسی هژمونی و استمرار نظام هژمونیک بین المللی از منظر نظریه های جریان اصلی می پردازد. فصل دوم به بررسی هژمونی در نظریه انتقادی گرامشی به عنوان چارچوب نظری اصلی پژوهش حاضر می پردازد و در فصل سوم با کاربرد نظریه گرامشی، رابطه یا عدم رابطه میان دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا و استمرار نظام هژمونیک بین المللی مورد آزمون قرار می گیرد.

فصل اول:

هژموني در نظريه هاي جريان اصلي

مقدمه

در دهه های پنجاه و شصت که بیشتر دانشمندان سیاسی آنرا بالاترین نقطه هژمونی ایالات متحده می دانند، واژه هژمونی وارد روابط بین الملل شد. این واژه در دهه هفتاد به کار گرفته شد، یعنی درست در زمانی که برخی دانشمندان هژمونی افول کننده را مطرح کردند.

گیلپین ریشه واژه هژمونی را یونان باستان و در اشاره به رهبری يك دولت (هژمون) بر دولتهای دیگر در نظام می داند (Gilpin, 1981:116).

هژمونی مانند هر مفهوم دیگر که در علوم اجتماعی شکل می گیرد «دلالت های ضمنی و عینی» متفاوتی دارد که ناشی از باورهای متفاوت اندیشمندان مختلف است. «دلالت ضمنی» (connotation) تعیین معنای ذاتی است که ما به عبارات نسبت می دهیم. آنچه کانولی (Connolly, 1974) «پیچیدگی های درونی» نامید که به وضعیت دلالت های ضمنی چند گانه اشاره دارد بدین معنا که دلالت های ضمنی متنوع بار مفهومی متفاوتی را به کار می برند. اما «دلالت بر مصداق» (denotation) در برگزیده تعیین ابژه هایی از جهان واقعی است که آن مفهوم به کار می بندد (Rapkin, 1990:2).

از نظر برخی دیگر هنگام مطالعه قدرت در نظام بین الملل باید میان امپریالیسم و هژمونی تفکیک قائل شد. اگر تفسیر ما مبتنی بر سلطه قوی بر ضعیف باشد این سلطه

امپریالیسم است نه هژمونی. ویژگی هژمونی در اطاعت «ارادی» یا «رضایت» در قبول نظام هژمونیک است که از طریق نهادهای بین‌المللی نمود می‌یابد. قدرت هژمون از طریق نهادهای بین‌المللی قواعدی را برای بازی ارائه می‌دهد که مورد اطاعت دیگران قرار می‌گیرد و با این کار هژمونی مشروعیت می‌یابد. هژمونی همان دست نامرئی (invisible hand) پنهان در پشت سر قواعد پذیرفته شده بازی است. در نقطه مقابل هژمونی، امپریالیسم بر «قدرت سخت» و نظامی‌گری تأکید دارد و این چیزی است که جوزف نای (۲۰۰۲) تعقیب آن را تهدیدی برای هژمونی ایالات متحده می‌داند (Mann, 2004: 57). آنچه هژمونی را از امپریالیسم جدا می‌سازد تمایل آمریکا به مشارکت از طریق نهادهای چندجانبه است و رضایتی که از این طریق کسب می‌کند (Barnett and Duvall, 2005: 63-64)

۱- نظریه ثبات هژمونیک

نظریه معروف به ثبات هژمونیک در اوایل ۱۹۷۰ در تبیین ظهور و افول صلح تحمیلی بریتانیایی (Pax Britannica) و صلح تحمیلی آمریکایی (Pax Americana) به ترتیب دوران آزاد بودن نسبی اقتصادی بین‌المللی در اواسط قرن نوزدهم و اواسط قرن بیستم پدید آمد. نظریه ثبات هژمونیک فرض بر این قرار می‌دهد که هژمونی یا وجود قدرت اقتصادی مسلط واحد هم شرط ضروری و هم شرط کافی برای ساخت و حفظ اقتصاد بین‌المللی لیبرال است. نتیجه این مسأله این است که اگر هژمون افول یابد اقتصاد بین‌المللی به منازعات شدیدتر و حصاربندی (closure) کشانده می‌شود (Lake, 1991: 106-107). از نظر گیلپین (1981) فقط دو بار شرایط مساعد برای رهبری هژمونیک و ظهور یک اقتصاد

جهانی لیبرالی بوجود آمد. اولین دوره عصر صلح بریتانیایی است که از پایان جنگ های ناپلئونی تا شروع جنگ جهانی اول ادامه داشت. دوره دوم صلح آمریکایی است که از جنگ جهانی دوم آغاز شده است.

ثبات هژمونیک نخستین بار توسط کیندلبرگر (Kindleberger 1973) مطرح شد و سپس گیلپین (1975) آنرا تئوریزه کرد، کیندلبرگر پس از بررسی راههای مختلف برای تهیه کالای عمومی در عرصه بین الملل، هژمونی را تنها راه حل ممکن برشمرد. او با استفاده از نظریه انتخاب عمومی (public choice) به لزوم وجود یک قدرت برتر در اداره امور جهان رسید. انتخاب عمومی به مدیریت دسته جمعی به منظور تقسیم منافع و کالاهای عمومی (public goods) در اقتصاد جهانی سرمایه داری اشاره دارد که توسط ملتها و بازیگران خصوصی به منظور کسب منافع بیشتر انجام می شود. منطق اقدام جمعی بر پایه پیش بینی هزینه ها و منافع توسط بازیگران است و امنیت مهمترین کالای عمومی نزد بازیگران است که قدرت برتر بر آن تسلط ساختاری دارد (Gill 1990:25-28). از نظر گیلپین (1981) کالای عمومی کالایی است که مصرف آن به وسیله یک فرد، خانواده یا شرکت باعث کاهش موجودی قابل دسترس آن، برای دیگران نمی شود. بر اساس این نظریه هژمون مسئول تامین کالای عمومی است. گیلپین و کیندلبرگر روابط علی را میان قدرت ایالات متحده و ثبات در نظم اقتصادی لیبرالیستی بعد از جنگ جهانی دوم تشخیص دادند و اعتقاد داشتند روابطی مشابه قبل از جنگ جهانی اول میان هژمونی بریتانیا و سرپرستی جهان وجود داشته است. از نظر آنها ثبات نسبی اقتصاد قبل از جنگ جهانی اول بر تمایل بریتانیا در تولید کالاهای عمومی تکیه داشت. آنها بر تشابه میان صعود و افول بریتانیا و

ایالات متحده در اقتصاد جهانی تاکید داشتند. از نظر آنها پراکندگی قدرت موجب افزایش بی ثباتی و احتمالاً جنگ در سیستم بین الملل می شود.

از نظر کیندلبرگر (1973) ثبات نظام هژمونیک بین المللی مستلزم اتخاذ استراتژی های برای حفظ جریان آزاد اقتصاد بین المللی است. نیاز نظام به رهبری به شکل گیری قدرت هژمون کمک می کند، در نظام جهانی که از بازیگران متعددی تشکیل شده است هر بازیگر می کوشد تا منافع کوتاه مدت خود را به حداکثر برساند. ولی این نظام بر خلاف نظام رقابتی آدام اسمیت است، که در آن تلاش هر یک از اعضا برای ارتقا منافع خود باعث رفاه دیگر اعضا می شود بلکه در این نظام ارتقا منافع اقتصادی یک کشور امکان کاهش منافع اقتصادی دیگران را به دنبال دارد و در نتیجه این وضعیت منجر به بی ثباتی می شود. هیچ اصل تغییری ناپذیری بر منافع اقتصادی کشورها حاکم نیست و این منافع گاهی مکمل یکدیگر و گاهی در تعارض با هم هستند. این یک نوع بازی با حاصل جمع غیر صفر است که در آن پایبندی هر یک از بازیگران به یک راه حل بلندمدت به نفع دیگر بازیگران است ولی این استراتژی مستلزم فداکاری این بازیگر [و در نتیجه سواری رایگان دیگر بازیگران] است. از نظر کیندلبرگر کشوری که آگاهانه یا ناآگاهانه آماده باشد که قواعد و معیارهایی برای رفتار سایر کشورها تعیین کند بایستی بکوشد تا دیگران را به پیروی از قواعد مذکور وادار سازد و سهم بیشتری از هزینه های نظام بین الملل را به عهده گیرد و به حمایت از نظام بین الملل در دوره های بحرانی بپردازد. بریتانیا این نقش را در سده قبل از ۱۹۱۳ و آمریکا هم این نقش را در دوره پس از جنگ جهانی دوم ایفا کرد. بر این اساس هژمونی بریتانیا و ایالات متحده با تجارت آزاد آمیخته است.